



نگاهی به يك ماجرای اسطوره‌ای

❖ احسان حسینی نسب،
روزنامه‌نگار و نویسنده کتاب
«به سفارش مادرم» که بیست
و چند روایت از ماموریتی
خانوادگی در عراق را بازگو
می‌کند، دو کتاب را به سلیقه خود برای ما معرفی
کرده است:

شیما آشتیانی

روزنامه‌نگار

نسبت ما با اسطوره‌ای به نام «سیاوش» و تطبیق افسانه سیاوش با واقعه تاریخی عاشورا و کشف وجه مشترک اسطوره‌ای چون سیاوش و رهبری چون امام حسین (ع) شاید جذاب‌ترین بخشی باشد که در «سوگ سیاوش» می‌توان دید و خواند. البته، این همه ماجرا نیست. شاهرخ مسکوب، روشنفکر مغموم و تنه‌ای معاصر قلمی شگفت‌انگیز دارد. تسلط او به زبان فارسی و عاطفه زبانی او يك طرف و نسبت روشن او با شاهنامه و اساطیر آن در طرف دیگر، يك موازنه ماندگار در کتاب سوگ سیاوش ایجاد کرده است؛ دو کفه سنگین، که یکی نثر دلپذیر مسکوب است و دیگر، نگاه جامع او به اسطوره‌ای به نام سیاوش و این دو کفه گرچه سنگین هستند، اما هر دو توانم برابرند.

سوگ سیاوش نگاهی است به ماجرای سیاوش، واکاوی جایگاه اساطیری او در فرهنگ ایران زمین و جستن ریشه‌های جنگ‌های مهم شاهنامه. مسکوب در سوگ سیاوش از پرداختن به امر اخلاقی تغافل نمی‌کند. او گرچه پژوهشگری انسان‌گراست، اما در سوگ سیاوش، امر اخلاقی را - اقلاً در ماجرای سیاوش - به عنوان يك عنصر معنوی - الهی به ما معرفی می‌کند.

اگر يك ماه پیش قرار بود این معرفی مختصر را درباره کتابی خواندنی بگویم، حتماً از «باقی‌مانده‌های آشوویتس» نوشته جورجو آگامبن یاد می‌کردم. حالا هم بد نیست از آن کتاب یادی کنم و بگویم؛ در این حد که بنویسم آگامبن در آن کتاب، با نگاهی فلسفی با ماجرای آشوویتس روبه‌رو شده است. او در آن کتاب، به

تکرار از یادداشت‌های کسی به نام «پریمو لوی» یاد می‌کند. پریمو لوی، يك شیمیدان است که مدتی را در آشوویتس می‌گذراند. او پس از آزادی غیرقابل انتظارش، خود را ناگزیر و ناچار از روایتگری آنچه می‌داند که در آنجا تجربه کرده و زیسته است. گرچه مشهورترین یادداشت‌ها و روایت‌ها درباره

آشوویتس را «بورفسکی» و «سلان» نوشته‌اند، اما یادداشت‌های پریمو

لوی به لحاظ ساختار فلسفی و

مواجهه روایتگرانه او با ماجرای

اردوگاه‌های کار اجباری،

متفاوت‌تر و موثرتر و ظاهراً

مهم‌تر است. «اگر این نیز

انسان است» تاکنون در ایران

ترجمه نشده بود و حالا به همت

انتشارات ماهی و به ترجمه نرم، روان و

خوشخوان سپاس ریوندی روی پیشخوان

کتابفروشی هاست. ❖

نگاهی به کتاب «خطاب به عشق»

نامه‌های سوزان



یونس فردوس

روزنامه‌نگار

❖ «بیش از نیم قرن باید می‌گذشت تا مکاتبات عاشقانه نویسنده‌ای بزرگ و بازیگری مشهور منتشر شود و خبرش به گوشه و کنار جهان برسد.

کاترین کامو در سال ۱۹۷۹ این نامه‌ها را از ماریا کاسارس تحویل می‌گیرد تا بعد از نیم قرن در انتشارات گالیمار منتشر شود. بی‌راه نیست اگر بگوییم این نامه‌ها را می‌توان مانند يك «رمان» خواند و از طریق این گفت‌وگوی کم و بیش بی‌وقفه شگفت‌انگیز به ابعاد تازه‌ای از اشخاص و رویدادها و مکان‌های بسیار پی برد؛ رمانی با دوشخصیت یا دو راوی که عشقی زاینده و فرساینده را ۱۲ سال تمام رعایت کردند، تا در کمال خود به يك تصادف ناتمام بماند. آلبر کامو در یکی از نامه‌ها آویشنی را که از دامنه کوهی در فلاتی وحشی کنده است می‌گذارد و برای ماریا کاسارس می‌فرستد و ماریا در نامه‌ای آرزو می‌کند که ای کاش در جیب‌های آلبر جا می‌گرفت و همه‌جا همراهش می‌بود.»

آنچه خواندید پاراگرافی است که ناشر ایرانی در توصیف کتاب «خطاب به عشق» پشت جلد آن نوشته است. توصیفی شورانگیز که شاید خواننده در نگاه اول گمان کند يك متن بازار گرم‌کن از جنس مطالبی است که ناشران برای معرفی کتاب‌های خود می‌نویسند، اما باید همین ابتدا تکلیف شما را با این توصیفات یکسره کنیم که چنین نیست، بلکه وقتی این کتاب را ورق می‌زنید نیز شاهد این شورانگیزی وصف‌نشدنی در کتاب خواهید بود. شور و شعفی که رابطه میان کامو و کاسارس وجود دارد و مانند يك رود پایان‌ناپذیر در سراسر نامه‌ها جریان دارد.

«عشق، ماریا، جهان را فتح نمی‌کند اما خودش را چرا. تو خوب می‌دانی، تو که قلبت چنین سزاوار ستایش است، که ما خوف‌انگیزترین دشمنان خودمان هستیم.»

آلبر کامو به عنوان یکی از نویسندگان مطرح قرن بیستم عاشق بازیگری مشهور می‌شود و ۱۲ سال بین این دو نامه رد و بدل می‌شود و در کلمه به کلمه این نامه‌ها این عشق آتشین شعله می‌کشد. کامویی که روزگار با او همراه نیست و این را در نامه‌هایی که برای ماریا کاسارس نوشته می‌توان لمس کرد. او با تنی رنجور و البته ذهنی آشفته همزمان مشغول گذران روزگار و البته مشغولیت‌های ادبی است و در کنار همه اینها انرژی بسیاری برای ابراز عشق به کاسارس خرج می‌کند و این انرژی را در نامه‌ها به وضوح می‌توان دید. در واقع این کتاب بعد دیگری از زندگی کامو را برای خواننده روایت کرده است.

نامه‌هایی که فعلاً جلد اول آنها به فارسی ترجمه و منتشر شده و می‌تواند تصویر و دریافت تازه‌تری از کامو را به خواننده نشان دهد. کامویی که با بیگانه یا طاعون می‌شناسیمش و آنهایی که به او علاقه‌مند هستند با سقوط او را ستایش می‌کنند و تصویر زوال يك انسان را در کالیگولای او به تماشا می‌نشینند، این بار در خطاب به عشق برای هواداران او هیمنه این نویسنده و متفکر درهم می‌ریزد و تصویری باورنکردنی از يك انسان عاشق پیشه می‌بیند که اسیر عشقی اساطیری شده است.

بسیاری از علاقه‌مندان این نویسنده فرانسوی بر این باورند که با انتشار مجموعه یادداشت‌های کامو این تصویر درهم ریخته بود، ولی به نظر می‌رسد خطاب به عشق تیر خلاصی است که بر تصویر او در ذهن علاقه‌مندان شلیک شده است. هرچند نباید این طور بدبینانه به این نامه‌ها نگاه کرد زیرا می‌تواند نقش مهمی در تکمیل پازل آثار کامو بازی کند و تصویر دقیق‌تر و بهتری از زندگی او را در برابر دیدگان مخاطبان ترسیم کند.

این نامه‌ها جدا از این که نشان‌دهنده عمق رابطه میان کامو و کاسارس است آن ذهنیت خدشه‌ناپذیر يك ابرانسان را نیز برهم می‌زند و به شیفتگان کامو گوشزد می‌کند که او نیز يك انسان است با تمام تمایلات انسانی و قدیس ساختن و تا مرتبه فرشتگان او را بالا بردن امری نه تنها بیهوده، بلکه خنده‌دار است. نامه‌هایی که می‌توان امید به زندگی و ادامه دادن را در آنها یافت و کامو خود نیز با وجود قدرت در بهره بردن از کلام آن را به صراحت بیان کرده است.

اما خطاب به عشق اثری انحصاری برای شیفتگان نویسنده سقوط نیست، زیرا آنهایی که کامو را با یکی دو اثرش می‌شناسند با این کتاب می‌توانند روی دیگر سکه آلبر کامو را بشناسند و ببینند نویسنده‌ای تا اندازه کامو نیز تمایلاتی دارد. نامه‌ها دارای لحنی بی‌تکلف است که در مقاطعی کامو خود معترف است که از زبان مرسوم خودش دور شده و فاصله گرفته است. «تب و تابی در خونم می‌جوشد که آرام می‌دهد. میلی به سوزاندن و بلعیدن همه چیز، و این همه از عشقم به توست.»

یکی از نکاتی که درباره این کتاب می‌توان به آن اشاره کرد نگاه کامو به محیط و زندگی است. این تصویر به این دلیل که کامو تصور نمی‌کرده روزگاری این نامه‌ها منتشر شود بی‌پایه در نامه‌هایش منعکس شده و تبلور دارد و از این رو باید گفت که ارزش این نامه‌ها افزون بر آن چیزی است که تصور می‌شود زیرا کامو بدون معذوریت و سانسور احتمالی خویش با معشوقه‌اش سخن گفته و مکنونات قلبی خود را بروز داده است. «من برای عشق ورزیدن در خواب و خیال ساخته نشده‌ام. زندگی را می‌فهمم و می‌دانم کجاها هست. فکر می‌کنم که زندگی را بازشناختم...» ❖